

مجله  
در زمینه گفتار و اندیشه و روش خضیه ام  
۲۴۱۷ - ۱۳۸۱ هـ ق

# جلوه

دوره دوم

اردیبهشت ۱۳۳۶

شماره نهم

«یا ایها الناس قد جاتکم برهان»

«من ربکم و انزلنا الیکم نور امینا»

( ۴ ن، ۱۷۴ )

## اسلام و انقلاب فکر

ژوئیه ۱۳۳۶ - ۲ - شان و مطالعات فرهنگی

در پایان مقاله پیشین خواسته ایم از اوضاع اجتماعی عرب معاصر یاد کنیم اینک در دنبال آن میگوئیم: اسلام در آغاز کار با محیطی برابر شده که مردم آن محکوم بکدسته سنن و رسوم خشن و کهن بوده و افراد بر اثر تقلید و پیروی اراء نیاکان و رسوم دیرین و در نتیجه محدودیت فکری نمی توانستند در فرهنگ و اجتماع پیشرفتی کنند و ناگزیر بایستی عمری بشبانی و شترچرانی و تجارت ساده گذرانده یا بدر یوزگی و شعر گوئی و مردم ستالی و غارت و چپاول بسر ببرند و اندک بهانه ای روی سینه و دشمنی نژادی که در دلهای آنان جایداشت بایگدیگر بستیزند و خون همدیگر را بریزند و بسامبشد که این جنگهای بیپوده چند سالی بیاید و سرانجام بامیانجگیری دیگران آتش برد میان آنها خاموش گردد و وضع خانوادگی آنها مانند ام پست دیگر

بوده مثل نژادهای دیگر سامی از قبایل و عشائر تشکیل میشده است و امتیازات نژاد و رابطه خون بود که مایه اختلافات دینی و اجتماعی میگردد و از مرحله تاسیس يك ملت بسی دور بودند تا چه رسد باینکه مثل اسلام بتوانند طرح يك اجتماع جهانی بریزند.

شهرهای نیمه متمدن حیره و یمن و شام که برخی از نعمتهای طبیعت بهره مند بود تحت تاثیر حکومت ملل دیگر مانند ایران و روم و حبشه واقع میشد و محکوم امیال دربارهای بیگانه میگردد و روی هم رفته مردم عرب از نعمت امن و آسایش و علم بطور شایسته برخوردار نبوده است. ملل همجوار نیز با انحطاط دینی و اخلاقی دچار بوده اند چه روم غربی را اقوام وحشی شمالی گرفته و روم شرقی شکوه و جلال نخستین را از دست داده بر اثر هوسرانیهای سران دولت و جهل رؤسای دین نتوانست با چراغی که حکمهای یونان و تعالیم مسیح فراراه داشته اند طریق ترقی را بی نماید و جدالهای سیاسی و دینی نیز مانع پیشرفت اجتماع بوده دین روشن و ساده عیسوی هم در نتیجه برك و سازیکه بدان بسته اند از صورت نخستین افتاده بیکدسته اسرار نامفهوم مبدل گردید و بیکر پرستی که با اصول توحید منافی است داخل دین شده بلکه عامه بقدمین و رهبانان بیشتر توجه داشتند تا بتوحید صرف؛ اتغذوا اجارهم و رهبانهم از بابا من دون الله و همین خشونت دینی و اعتقاد بافسانه ها و اساطیر خود مانع تحول فکر میشده.

در دربار ایران اصول استبداد حکمفرما بوره و آئین تیولداری و حکومت خود سرانه شهریانها و رسوم خشک موبدان و جهالت مغان نمیکذاشت که فکر مردم نشو و نمائی کند، دین زردشت اگر چه در آغاز دستور پرستش اهورمزدا میداد ولی بعدها عبادت فرشتگان جزء رسمی گشته و برای هر يك حوادث جهانی فرشته یادبوی قائل شده میبایستی برای آنها مناسک مخصوصی بجا آورند و عمری باین گونه امور بیهوده صرف کنند و ناگزیر گاهی مردم دنبال مانی میرفتند و گاهی از آراء مزدک که در واقع واکنشی در برابرستمگری درباریان و فرمانروایان و تیولداران و جهل مغان بوده است میگردانیدند و همین استبداد و جهل بود که عرب را بر ایران چیره ساخت بنابراین این دول همسایه هم خود نیاز برهبری داشته اند تا کار آنها اصلاح پذیرد.

معارف عرب

خلاصه عرب را رسوم و آیین درست و بسامانی نبود تا بتوانند در سایه آنها راه ترقی را بیابند ،  
 معارف عرب عبارت بود از یکدسته علوم ساده و ابتدائی مانند ستاره شماری جو شناسی و علم انواع و پیش بینی باران از روی حساب باها و ابرها و برقها ، انساب و تاریخ و اخبار که بیشتر بانسانه های بومی آمیخته است و با از اساطیر یهود و نصارا گرفته شد - قیافت یا گام شناسی - عیافت و فراست که در اولی نسبت را تعیین میکردند و بادومی از ظواهر بشره اخلاق شخص را در میافتند و کهنات یا پیش بینی امور آینده که با اعتقاد بجن و سبع گوئی و شیادی توأم بوده است و عرافت یا کشف امور گذشته در دزدی و گمشده و رهائی زندانی و زجر و طیره که از پرواز پرند و جنبش جانور و وزش باد حوادث را پیشگوئی میکردند و تفال میزدند .  
 ضابطی بن الحرث میگوید :

و ما عجلات الطير تدني من الفتى	و نجاها ولا عن ريشه يغيث
و رب امور لا تضيرك ضيره	و للقباب من مغشاتهم وجيب
ولا خير فيمن لا يوطن نفسه	على نايبات الدهر حين تنوب
جهم هدلى گوید :	
يظن ان ظنامة يخطاها	واخرى على بعض النى يصفاه
قضى الله ان لا يعلم الغيب غيره	ففى اى امر الله يهتريان
ضابطى برجمى گوید :	
وما انا من يزجر الطير همه	اصباح خراب ام تعرض ثعلب
ولا السانعات البارحات عشية	امر سليم القرن ام مرا عصب
لييد گوید :	

لعمرك ما تدري الطوارق بالحصى  
 ولا زاجرات الطير ما الله صانع  
 در اینجا بود که فکر عرب میخواست بسخافات این گونه اراء متوجه گردد ولی بقدری این عقاید در دلها پا برجا بود که برخی از امرا بدختر بکسى میدادند که زجر و عیانت بداند یا شعر سرايد و با آب شناسد - پزشکی ساده و بیطاری و ریافت یا شناختن زمینهای آبادار با ستاره شماری و حساب منازل ماه و یا با بوییدن خاک، انگشت شماری و حساب باریک که محاسبه عرب

بلین دوه وسیله انجام مهشده است نه با قلم و کلمه احصا هم از حصی میآید، غیب گویی، بازدن ریک و خط کشیدن روی زمین و بکار بردن دانه های جویب که وسیله شپادی کهنه بوده است - فنون و هنرهای دیگر مانند درودگری و بنائی و کشتی زانی و جز آنها که بدرجه فنون ملل دیگر نرسید. همه این معارف که گفته شد برخی متکی بتجارب عامیانه و ساده بوده و ضرورت زندگی در آن محیط موجد آنها میشد و برخی آمیخته با سحر و جادو و مستند بافسانه بوده است و وسیله شپادی کهنه واقع میگفت.

اما شعر و خطابه که حقا در سده دوم و نخستین پیش از هجرت نضجی گرفته و بیشتر طبع ساده و طبیعت بردازی عرب را میرساند روی نبودن خط تدوین نشده و پس از اسلام سینه بسینه بدست روات رسیده و با جملهائی که بعضی کرده اند تدوین گردید. شعر عرب همانطور که قرآن کریم میگوید: (والشعراء يتبعهم الغاوان الم تر انهم فی کل وادیهمون الاالدین آننو ۰۰۰) بیشتر برای مواضع بیهوده و زیان بخش مانند عشق بازی و مفاخره و منافره و نزادستانی بکار میرفت و ستایش نژاد از آن اصولی است که اسلام برداشت و در باره ستایش دیگران نیز پیامبر (ص) چنین فرمود: «احسوفی ووجه المداحین التراب - بروی ستایشگران خاک بپاشید» برخی از شعرای عرب ستایشگر و متکدی و برخی دیگر هرزه گرد و صعلوک بوده اند ولی دسته از شعرا و خطبا حکمت و عقلی داشته از روی فطرت و تجارب اجتماعی و یاد اثر تعالیم یهودی و عیسوی و زردتشتی تصمهای فرهنگی و اخلاقی محیط خویش را گوشزد مردم میکردند و همانها بودند که اشاراتی بتوحید و اصول اخلاق کرده و گاهی هم رسوم و سنتی معقول می گفاردند.

دین عرب مانند دیگر اقوام ابتدائی عبارت بود از پرستش بت و بیکره و اجرام آسمانی و آتش و فرشتگان و حضور در پرستشگاهها و بتخانهها و قربانخانهها که از خود ساخته و بازام دیگر گرفته بودند. مناسک آنها عبارت بود از قربانی جانوران و مالیدن خون آنها بستگیهای مقدس و گشتن پیرامون بت یا سنک بنام طواف یا دوار و گاهی هم در

بیت‌الله برهنه طواف میکرده‌اندند و نماز آنها صغیر و کف زدن بوده‌است (و اماکن صلواتهم عندالبیت الامکاء و تصدیه ) ، عرب‌ها مانند یونان و روم و هند و چین و سامیان افسانه‌های مذهبی نبوده مگر داستانهای کوچکی که درباره برخی از خدایان داشته‌اند چنانکه درباره اساف و نامله افسانه داشتند. اقوام عرب هر یک پرستشگاه یا بتخانه داشتند و یا سنگی را خدا پنداشته در جلو کعبه یا معبد دیگر میگذارند (انصاب) و گرد آن می‌گشتند و در سفر چهارسنگ می‌گرفتند و نیکو‌ترین را خدا دانسته و سه دیگر را زیر دیک می‌گذاشتند. مکیان هر یک بتی در خانه داشته و میپرستیدند و هنگام سفر آخرین بار و در برگشتن نخستین بار آنرا لمس می‌کردند و همانها بودند که پیغمبر اکرم می‌گفته‌اند: (اجعل الالهة الهاواحدان هذا شیئی عجاب) پیامبر روز فتح مکه بمسجد کعبه که آمد سیصد و شصت بت در پیرامون آن دید بازگشتن کمان خویش بچشم و گونه‌های این بیکره‌ها میزد و می‌گفت: (جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا) و فرمود آنها را برو بر زمین بیاندازند و از مسجد بیرون برند و بسوزانند.

**بت‌ها و سنگها :** بتان عرب بطوریکه کلی در الاصل نام و دیگران مینویسند

بسیار بوده‌است و هر یک بقومی اختصاص داشت و

برخی از آن‌ها را یاد می‌کنیم :

سواع بتی بود در رهاط واقع در پنجم از اطراف مدینه که بنی‌لحیان تولیت آنرا داشتند - ود در دومة‌الجندل برای قبیله کلب - یغوث از قبیله مذحج و جرش - یعوق از خیوان در صنعاء - نسر از حمیر در بلخع - ربام قربانگاهی برای حمیر بوده و بتخیال خود آوازی از آنجا میشنیدند چنانکه معتقدین به بت‌های دیگر در میانه اعراب نیز همین عقیده را داشتند مانند بت پرستان یونان و روم و هند که این خرافه در میان آنها بوده‌است و معبد لقی و دلس و ایبدو در یونان جای استغاره و شنیدن ندای آسمانی فرض میشده‌است و بی شک شیادی کهنه و متولیات در تثبیت این خرافه دخالت کامل داشت - منة در کرانه دریادر قدید که قربانگاهی برای همه عرب بوده‌است و اوس و خزرج و بیشتر یشربها آنرا گرامی داشته پس از حج کعبه بدانجا رفته و سر تراشیده و چندی میماندند و حج را تمام می‌کردند

و قریش نیز آنرا احترام میکرده اند - لات سنگی مربع بود در طائف که تقفی ها متولی آن بوده و بنائی روی آن ساختند و قریش و دیگر عرب آنرا میپرستیدند - عزی بتی بود در حراض که خانه داشت و آواز از آن شنیده میشد ؛ و قریش و دیگر عربها آنرا بزرگترین بت دانسته زیارت میکردند و قربانی برای آن میبردند و آنها لات و مناه و عزی را دختران خدا می پنداشتند ، قرآن در باره آنها میگوید : ( الکم الذکروه الاشی ... ) و قریش دره سقام را در برابر حرم کعبه برای عزی حرم قرار داده و قربانگاه آن را غنغب می نامیدند و متولی آن شییبانی ها بودند .

عربها چنین میپنداشتند که عزی دیوی است که درون سه درخت می رود و پیغمبر اکرم در ۲۵ رمضان سال ۵۸ هجری بخالد فرمود که برو و یکی از آنها را بیروی رفت و آمد پیغمبر فرمود چیزی دیده گفت نه فرمود برو و دومی را ببر و رفت و برگشت پیامبر پرسید چیزی دیده پاسخ داد نه فرمود برو سومی را ببر خالد رفت و زنی حبشی و برهنه و مو پریشان و پشت سر او دبه شییبانی خادم آنجا را دید که بدان میگفت : ای عزی ( میخواست بنمایاند که عزی بشکل زن در آمده است ) خالد را بکش که اگر نکشی خوار خواهی گشت ( گویا کهنه عزی هم مانند کاهنان دلفی از زن برای شیبادی خویش استفاده میکرده اند ) خالد نخست زن را کشت و درخت را برید سپس متولی را کشت ( گویا پیغمبر میخواست باطرزی همی موثر نبودن بتها و فریبکاریهای متولیان را ب مردم بفهماند ) - هبل بشکل آدمی و از عقیق سرخ بوده است که دست راست آن شکست و قریش از زر دستی برای آن ساختند - ذوالخلصه سنگی سفید و نگارین و تاجی بر سر آن بود و در زمین تباله جای داشت و باهلی ها بدان خدمت میکرده اند . و قداح آن برای استخاره بکار میرفت گویند عربی برای کشتن کشته پدر خویش در آنجا استخاره کرد بد آمد پس گفت اگر پدر تو را میکشته اند هیچگاه از خونخواهی باز نمیداشتی .

پیغمبر اکرم بجزیر دستور داد که آنرا از میان بردارد وی با کمک احمسان بحیله با مردم باهله و خشم جنگید و بسیار را کشت و آن بتخانه را خراب کرد و سوزاند و بعد ها آستان مسجد تباله شد ، گویند که امر القیس شاعر نیز پس از مرگ پدر در آنجا چنین استخاره کرد بد که آمده قداح را شکست

و بروی بت نواخت و دشنامی بدان داد و از آن بیمد دیگر کسی بدانجا رجوع نمیکرد تا اسلام ظهور نمود - سعد سنگی دراز و در کراته چده و برای کنانی ها بود که خون قربانی روی آن میریختند یکی از آنها شتر خویش را برای تبرک بدانجا آورد شتر رمید وی بخشم آمد و سنگی به بت نواخت و گفت : چنین خدائی فرخنده مباد که شتر مرا رمانده پس از آنکه شتر را پیدا کرد گفت :

اتینا الی سعد لیجمع شملنا      فشتتنا سعد فلانحن من سعد !

و هل سعد الا صخره بتنوفه      من الارض لا یدعی لقی ولارشد

ذوالکعبین بتی برای دوسی ها بود که پیامبر آنرا سوزاند - نهم

بتی بود برای مزینه که متولی آن پس از شنیدن سخنان پیامبر از آن برگشت

و اسلام قوم خویش را نیز نزد او ضمانت نمود - عمیانس بتی بود برای خولان

که از جانواران و کشتیهای خویش برای آن و خداوند سهمی میگرفتند و

روا میداشتند که سهم خدا بیعانس برسد ولی سهم آن بخدا نمیرسید و در

قرآن پس از نقل این خرافه میگوید : ساء ما یحکمون - سعیر بتی بود

برای عنزه و جعفر کلبی سوار بر شتر بدانجا گذشت و عنزه قربانی کرده

بودند شتر روی رمید این را که دید چنین گفت : نفرت قلوبی من

عنانر صرعت ، حول السعیر تزوره ابنا یقدم ، و جموع ینذکر مهطعین جنابه -

مان سعیر الیهیم بشکم ( شتر جوانم از قربانیهاییکه در پیرامون سعیر بروی

زمین انداختند رمید فرزندان « یقدم » و خانوان « ینذکر » بسوی آن خیره مینگرند

ولی سخنی با آنان نخواهد گفت).

انصاب سنگهایی بود خاکستری رنگ که نصب میگزدند و آنها را میکشند

و قربانی برای آنها میکردند . بجز این بتها و سنگهای مقدس دسته ای فرشتگان

و قبیله ای از خزاعه جن را میپرستیدند.

بنی الحارث در بخران کعبه داشتند و ابادی هارا

کعبه ها

نیز در سنداد میان کوفه و بصره کعبه بود که اسود

بهر در اینمورد میگوید : ( اهل الخورنق و السدیر و باریق و التصردی

الشرفات من سنداد). ابرهه اشرم در صنعاء کلیسایی از رخام بنام (قلیس)

ساخت و میخواست عرب را از کعبه مکه منحرف سازد - این بود مختصری

از دین عرب که آنرا ضمن این عبارت میتوای تعریف نمود: پرستش بت و سنک و آفتاب و ماه و ستاره و فرشته و دیو و آتش و بلاوه دسته از آن هایهود یا نصاری یا زندیق و ثنوی (مانوی) یادهری مادی بوده اند و قریش زندقه را از حیره ایران گرفته اند.

دسته از بت پرستان عرب بتان را وسیله

کعبه مکه

و شفیع در پیشگاه خداوند میدانستند در قرآنت که:

( وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى الْعَزَلِيِّ ) و آفریننده جهان در نظر آنها همان خداوند متعال بوده است و آنها اگر چه برای خدایان قربانی میکردند ولی خانه کعبه را برتر دانسته بجهج و عمره بدانجا میرفتند و مطابق روایات عرب کعبه از کهن ترین معابد و پرستشگاههای خداوند آفریننده جهان است و مکه همان سرزمینی است که ابراهیم خلیل (ع) و اسماعیل (ع) در آنجا یکتا پرستی میکردند و قرآن میفرماید: ( ان ابراهیم كان امة قانتا لله حنيفا ولم يك من المشركين ) و نیز: ( اذ رفع ابراهیم القواعد من البيت واسمعیل ربنا یقبل منا انك انت السميع العليم ... ) و قالوا اكونوا هودا او نصاری تهتد و اقل بل ملة ابراهیم حنیفنا و ماكان من المشركین ) از این آیات چنین برمیآید که ابراهیم پیشوا و رهبری بود معلم خیر و نیکوئی و فرمان خدا میبرد و درستکار و مسلم بود و بخدا شرك نمیورزید و خداوند ویرا براه راست رهنمایی کرد و نیز ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را تاسیسی کرده و بتفسیر مجاهد و حسن ابراهیم نخستین بار بجهج بدانجا رفت و پدر و پسر خانه را پرستشگاهی برای خدا ساخته و از او خواسته اند که مورد قبول خویش فرماید و ملت ابراهیم جز کیش یهود و نصاری بلکه دینی راست و درست بوده و بشرك آوردگی نداشت.

ارنست رنات فیلسوف مورخ در تاریخ قوم اسرائیل ( ج ۱ ص ۷۵ -

۷۶ ) می نویسد: ( شهر اور یا مقیر Perorham کنونی در جنوب

بابل مرکز قصص ملی بوده و مردم آنجا میگفته اند که شاهی بنام

ارهام پدر ( Moquayyar ) در زمان قدیم میزیست که مردی پاك

و قدیسی صالح جو بوده اصولی پیا کرد و آئینهایی گذارد و مردمان پدب



ارم اورا (آبرهام یا آبراهام) مینامیدند و در ادبیات لاتینی پاتن اراخاموس گفته میشود و او رئیس قبیله بوده قربانی انسان را بذبح حیوان مبدل نمود و درباره پسر خویش همینکار را کرد و این قصه را بیابان گردان عبرانی از بابلیها گرفته اند) از اینجا روشن میشود که قصه ابراهیم منشاء تاریخی دارد و در روایات اسلامی نیز اشاره به هاجرت او به بستان شده است. اما حنیف که در قرآن میفرماید: (ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفاً) در تفاسیر بمعنی پایدار در توحید و اجراء سنت الهی و پیر و حق آمده و لغویین این کلمه را از حنف بمعنی میل گرفته اند که حنیف از ادبیات باطل بدین درست میگرداند و در آن پایدار میماند و شائقی دلاسه *Chautebie de da naussaye* در تاریخ ادیان خویش (ترجمه فرانسوی ص ۲۵۹-۲۵۸) مینویسد که: (حنیف در لغت عبری نو آرامی بمعنی بت پرست *Païen* میباشد و یهود و نصاری آنرا دشنامی میدانستند ولی پیغمبر اکرم ص این نام را با افتخار بگسانیکه خدا را میپرستیدند و زندگی خاصی داشتند نزدیک بطرز زندگانی مسلمانان داده است و این حفاذسته ای بودند متفکر و نیکوکار و اهل خلوص) مانعی ندارد که عبرانی ها و آرامی ها دیگران رایت پرست بنامند و کلمه حنیف بر آنها اطلاق کنند و بعدا همین لفظ بر روزمان معنی خوبی بخود بگیرد و برای موحدان علم شود چنانکه قریش درباره پیغمبر میگفته اند: (لقد صبا الرجل) باینکه پیامبر مخالف باصافی ها بوده است و بر طبق قرآن و اخبار (مانند احب الادیان الی الله تعالی الحنیفة السمعة) دین حنیف کیش یکتا پرستان است و قبل از اسلام عده هم این عقیده را داشتند چنانکه زید بن عمر بن نفیل گوید: (اربا واحدا ام الف رب ادین اذا تقسمت الامور) و نیز امیته بن ابی الصلت گوید: (الا کل شی هالک غیر ربنا والله میراث الذی کان فانیاً) پس کیش یکتا پرستی و ترک قربانی انسانرا ابراهیم آورده و کعبه را معبد قرار داده بود و آثار این دین حنیف در میان عرب بوده بلکه در خبر دارد که پیامبر میفرمود *عبد المطلب* بت نمی پرستید و بازالام (تیرهای قهار) قسمت نمیکرد و از قربانیهای سنگهای مقدس (انصاب) نمی خورد و میگفت که من بردین ابراهیم هستیم و در جاهلیت پنج سنت آورد که در اسلام ماند حرمت زن پدر بر فرزند

و تصدق بغمس گنجی که یافت و نوشاندن حاج از آب چاه زمزم که کند و دبه صد شتر در قتل و تعیین شماره طواف بهفت بار با اینکه کعبه برای موحدین ساخته شده عربها آنرا بشرك و بت پرستی بیالودند و محل تفال و استخاره خویش قرار دادند و از هفت قدمی که در آنجا بود روی آن نوشته بودند در موقع شك در نسب فرزند و هنگام مردن و زناشویی و جنك و سفر و کارهای دیگر استخاره میکردند و یا فال میزدند. تا اینجا از دین عرب بحث کرده ایم و البته ذکر همه مناسک و رسوم آنها بطول میانجامد و همین قدر درجه شعور اجتماع عربی را میرساند و ثابت میکند که آنها بشدت نیازمند باصلاح بوده اند و لازم بود رهبری ظهور کنند و این گونه او هام را از میان بردارند. اما تمالیم اسلامی گرچه شرایط پیشرفت را دارا بود یعنی هانطوریکه جامعه شناسان میگویند رای و فکریکه اسلام ابراز کرده است درست و روشن و سودمند بود و مردم با اینکه بچیزهای دیگر (دین رائج و رسوم جاری) سرگرم بوده اند ولی خردمندان آنها متوجه به تقصای اجتماعی شده و دریافته اند که جهل و ابتلا دیگر بنهایت رسیده است پس افراد آماده چنین امری بوده و نیاز سختی بدان داشتند لکن در برابر اسلام موانع طاقت فرسایی وجود داشت یعنی تقلید نیاکان و کهنه پرستی و سنن و رسوم که در دلها جایداشت و نیز عقاید جاری دینی و قوانین متداول در محیط و زورمندی قبائل و حرص و طمع آنهاست که در راه اسلام بوده است پس سرور از چیرگی اسلام از لحاظ دنیوی همان شخصیت رهبری و راهمائی این دین است که توانست بوسیله انقلاب فکر بمنظور خویش برسد و این انقلاب مقدس را میتوان از جهات زیر مورد بحث قرار داد: ۱- توجه دادن مردم بنقص و کوتاهی فکری آنها و دچار بودن آنها بتناقض فکری و اختلافات اجتماعی و در نتیجه برداشتن اساطیر و رسوم ناپسندجار این نحوه را انقلاب سلبی یا تجلیه میتوان تعبیر نمود که پیامبر اسلام با افزار انتقاد ازك جهل را از دلها زدود و مردم را بفطرت باك و بی آرایش سوق داد و کوشید تا او از درون ضمیر را کوش دهند و آنچه صریح عقل میکند بکار بندند و از خشونت اراء و رسوم دیرین برهند و دینی سهل و آسان و آئینی بی تکلیف اتخاذ کنند که: بعثت بالحنيفية السهلة. در این مورد است که

مقاصد رهبر اسلام بایمانی ساده و روشنی ولی بسیار رسا و شیوا در قرآن کریم و سنن نبوی جلوه میکنند و عالم و عامی مامورند که در آن ها بنگرند که: افلاتید برون القرآن ام قلوب اقلها ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر - فانما یسرناه بلسانک لعلمم بتذکرون - پیشوا و راهنمای اسلام در این مرحله میگوید که دین نبیستی مولود هوی و هوس جامعه و مایه دنیا پرستی و بازیچه مردم باشد (ذرالذین اتخذوا ادیهم لعبا ولهو اوغرتهم الحیوة الدنیا) و دین در نظر قرآن عبارتست از تسلیم به خداوند و احسان (ومن احسن ممن اسلم وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهیم حنیفا) که فطرت و ضمیر بصحت آن گواهند (فاقم وجهک للذین حنیفا، فطرت الله الّتی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الہ ذلک الذین القیم) قرآن متوجه است که بت پرستی زائیده اصول زندگی وحشیانه عرب و رکود فکری آنها است (وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا موده بینکم فی الحیوة الدنیا - قل اند عومن دون الله مالا یغننا ولا یضرنا ونرد علی اعقابنا بعد اذ هدینا الله) و در پایان عبارت اخیر اشاره میکند که دین رائج عرب با تکامل فکری منافی بوده و نبیستی بقیه قرآن بر گشت در قرآن روش طنز و سخریه بسیار بکار رفت گاهی میگوید خدایان شما مکسی را هرگز نتوانند آفرید (ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا) بلکه اگر مکس چیزی از آنها بر باید نتوانند بدست آورد و میگوید آفریده نیافریننده را با آفریننده نباید یکسان دانست (ایشر کون مالا یخلق شیئا و هم یخلقون) و از مردم میپرسد که خدایان شما آیدست و پا و چشم و گوش دارند که با آنها جلب نفع و دفع ضرر کنند؟ و میگوید که آنها بخود کمکی نمیدهند پس بشما پاسخ میدهند؟ (ان الذین تدعون من دون الہ عباد امثالکم فادعوهم فلیستجیبوا لکم) روش تعلیم قرآن اینست که با طرزی محسوس و بدیع هجر و ناتوانی معبودات باطل را ب مردم یاد میدهد و میگوید آنها آواز شما را نمی شنوند و اگر بشنوند پاسخ نمی دهند و آنها شرکتی در آفرینش آسمان و زمین ندارند و این ندرهائی که از کشت و کشتنی برای آنها میبرید و حلال و حرامی که بافتخار بتان وضع میکند و دختران خوبش را بنام عبادت آنها میکشید از روی خرد نیست و افترا و دروغ محض است زیرا

شما آنها را از روی علم نریافتید و این خدایان زبانی از شما بر نمیدارند  
 «فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا» شما آنها را در پیشگاه خداوند  
 وسیله پنداشتید و گاهی خدایان ماده را شریک خداوند کردند و بخود  
 دوست دارید که فرزندان نریخته داشته ولی خدا را دختر باشد اینگونه قسمت  
 عادلانه نخواهد بود «الکم الذکر وله الاتی تلك اذا قسمه ضیری» و بنان  
 و خدایان را شما ساختید و نامگذارید و در اینجا تنها از پندار و هوی و هوس  
 پیروی میکنید «ان هی الاسماء سمیتوها انتم و آباءکم ... ان یتبعون  
 الا الظن و ما تهوی الانفس» یعنی چنین دین ساخته اجتماع شما است و پرورد  
 روزگار پیدا شده است و میگوید که بشر را نپرستید و انسان حق ندارد  
 که خود را معبود دیگران نمایش دهد و در اینجا بیهود و نصاری با بهترین  
 وجهی مجادله میکند و معایب دین متداول آنها را آشکار میسازد و میگوید  
 دین خدا همت ایمان و نیکو کاری است «ان الذین آمنوا و الذین هادوا  
 و الصابئون و النصاری من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف  
 علیهم و لا هم یحزونون» قرآن کریم بیهود و نصارا میگوید شما چرا خود  
 را فرزندان و دوستان خدا می پندارید با اینکه اگر گناه کنید کیفر  
 خواهید دید بلکه شما انسان هستید و آفریده خدائید «و قالت الیهود و النصاری  
 نحن ابناء اله و احبوه قل فلم یعد بکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق  
 ای پیروای کتب آسمانی چرا آیات خدا را بچشم سر می بینید انکار دارید  
 و حق را باطل میآمیزید و حق را با اینکه میشناسید نهات میکنید  
 «یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات اله و انتم تشهدون ... لم تلبسون الحق  
 بالباطل و تکتُمون الحق و انتم تعلمون» در دین غلو نکنید و در باره خدا  
 چیزی نگویید مسیح همت عیسی فرزند مریم و فرستاده خداست  
 هیچگاه سه خدا نپرستید زیرا خداوند یکی است و فرزند نخواهد  
 داشت و آسمان و زمین از آن اوست «یا اهل الکتاب لا تفلوا فی  
 دینکم و لا تقولوا علی اله الا الحق انما المسیح عیسی ابن  
 مریم رسول اله ... و لا تقولوا ثلثه ...» مسیح و فرشتگان  
 از پرستش خدا سرباز نزدند و اگر خدا بخواهد عیسی و مریم را هلاک  
 کند و کسی را روی زمین نگذارد کیست که از آن کند اگر مسیح خدا بود

بر خداوند چیره میشده است ( فمن يملك من الله شيئا ان اراد ان يهلك المسيح ابن مريم وامو من في الارض جميعا ) مسیح خود با اسرائیل گفته است که پروردگار من و خودتان را بپرستید و او فرستاده ای بود که پیش از وی فرستادگانی هم آمده بودند و مادر او راستگو بوده و هر دو غذا میخوردند و یهود و نصارا که عزیز و مسیح را پسر خدا خواندند تنها سخنی بر زبان راندند و در این گفتار با کفار پیشین همانند شد ( ذلك قولهم بافواههم بضاهنون قول الذين كفروا من قبل ) یعنی همانطور که دین شناسان گفته اند نالوث «تلاوت» ترسایان که آنرا از اسرار خوانده اند و بشر پرستی یهود از وثنیت گرفته شده است ، اهل کتاب اخبار و رهبان و مسیح پسر مریم را در برابر خداوند خدا خوانده اند با اینکه دستور دارند که يك خدا بپرستند ( اتخذوا اخبار و رهبانهم اربابا من دون اله والمسيح ابن مريم و ما امروا الا ليعبدوا الها و احدا ) مسیح گفته من هرگز نگفتم که مرا به پرستید و همانکه تو بمن دستور داده ب مردم گفتم که خدای من و خود را پرستش کنید « ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربي وربكم ». این بود شمتی از مندرجات قرآن کریم که گاهی باطنز و گاهی بسا استدلال روشن ضمن عباراتی شیوا و رسادر برابر بت پرستان و پیروان کتب آسمانی احتجاج میکند و نکته اینجا است که در همه جا بداهت عقل و گواهی حس را استناد نموده بغوی میرساند که آنان بتنان فکری سختی دچارند و بایستی این اوهام را از دل بزدایند و دینی مطسابق فطرت عقل برگزینند .

در باره مفاسد اجتماعی نیز چنین استدلال میکند که هر کس بد کند کیفر می بیند « من يعمل سوءا يعجز به » و زشت و زیبا و بد و نیک یکی نیستند « لا يستوی الخبیث و الطیب » و ستمگران عاقبت خوشی نخواهند داشت ( سیعلم الذین ظلموا ای مقلب یتقلبون ) و اگر کسی دیگر را بکشد گویا همه مردم را کشت و اگر یکی را احیاناً دمانا همه رازنده بداشت « من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احيها فکانما احيها الناس جمیعا » فرزندان خویش را از بیم تهی دستی مکشید چه ماهمه تا آنرا روزی میدهم « و لا تقتلوا اولادکم من اطلاق نحن نرزقکم

و ایاهنه» اموال بنگد یگر را بیپوده مخورید و برای بودن مال مردم بحکم رشوه ندهید > «ولا تاكوا اموالکم بینکم بالباطل..» خوردن مال دیگری جز با تجارت مقرون بتراضی روانیست > «الا ان تكون تجاره عن تراض منکم» در اینمورد نیز قرآن شاهکار نموده و از بیشتر مفاسد یاد میکنند و مردم را بهواقب وخیم آنها توجه میدهد و تصادم اجتماعی را که بر اثر اینگونه گناهان در آنان پیدا میشود روشن میسازد پس از تبلیغ اسلامی که از روی حکمت و اندرز و مجادله نیکو انجام گرفته بود کوشش میکرد که مردم با ذهن باز منظور پیامبر را بگیرند و دلهای خویش را از هر خلل بیاریند تا بتوانند خود را آماده پذیرفتن دین پاک سازند و در سایه امن و رفاه بیارایند .

۲- تعالیم آراء صحیح و عقاید پاک و اخلاق نیک که مرحله ایجابی یا تخلیه این انقلاب دینی میباشد یعنی پس از رفض اصول ناهنجار پیشین و ترك فروغ و مناسک گذشته بمردم بیاموزد که عقاید این است و اعمال آن در اینجا نیز از دو موضوع میتوان بحث نمود یکی تاسیس اصل و کشف قوانین فطرت عقل که اجتماع از رعایت آنها ناگزیر است و در هر دوری خواه ناخواه بایستی قوانین جاری و رسوم متداول با آنها منطبق گردد و اگر نه از میان خواهد رفت و اتباع یا پیروی چنین قوانین دچار رنج و آرزو خواهند شد و این اصول خواه دینی خواه خلقی بمنزله مبانی حقوقی و یا علل و حکم قوانین میباشد مانند عدل و احسان که منشاء بسیاری از قواعد قناعت اسلامی است و جز آنها و این مبانی را میتوان بامحسنات و مقبحات عقلی علم کلام و اصول فقه یا حقوق فطری فلسفه حقوق مانند ساخت و گفت که بر خلاف نحله های نفعی یا اجتماعی جدید و فرقه اشعری قدیم اسلام برای سعادت فرد و مجتمع اصولی را مقرر داشت که صرف نظر از انکاه بوجهی مشهود فطرت و عقل میباشد - دیگری نهادن قانون و طرح قواعدی برای نظم اجتماع و سعادت فرد که شبیه است بقوانین مدون ملل متبها اسلام کوشید باینکه قوانین اجتماعی و قواعد دینی با آن اصول فطری انطباق یابد مثلا تعاون و احسان از روی فطرت نیکو است و در قرآن با ندر امر شده و همین دو منشاء احکام زکوة و خمس و صدقه میباشد و توجه بخدا و

خاص بدو محبوب است و همین باعث شد که شارع مقدس احکام نماز را بیاورد و نسب و نژاد موجب مایه بقاء خانواده و شناسائی همدیگر است (انا جعلنا کم شعوبا و قبائل لتعارفوا) و علت شد که زنا حرام گردد ولی کبر و خودبینی و پراکندگی زشت است و موجب گشت که افتخار بانساب منسوخ گردد \*

ما در اینجا از همان اصول اساسی و مبانی قواعد شرع مقدس اسلام یاد میکنیم زیرا همانا روح این انقلاب میباشد و میرسانند که بشریت با اسلام مرحله کمال را پیمود و بوسیله آن توانست از بار سنگین افسانه‌ها و اساطیر و بی نظمی‌های اجتماعی شانه خالی کند و راهی را پیش گیرد که بسر منزل مقصودش برساند در این مورد یکمدرسه امور را میتوان یاد کرد که در این انقلاب شارع مقدس کوشید تا آن‌ها را از میان بردارد:

چهل عمومی - شیوع خرافات دینی و رسوم بیهوده و ناهنجار - پراکندگی نژادی و نازیدن بنسب - امتیاز طبقات و برتری مالداران بر توی دستار و موالی بر عبید انحطاط کامل درجه زن در اجتماع - جنک و خونریزی و چپاول و راهزنی - ترازول وضع اقتصادی و اجتماعی در برابر این امور باصولی در اسلام توجه شده که امن و آرامش و ترقی فکر را تأمین نموده است: ترغیب به علم و مطالعه آثار و آیات الهی در جهان طبیعت و انسان و اشاعه خط - برداشتن ابوری که موجب تعریف عقل و رکود فکر میشده از قبیل احکام نجوم و دروغگویی یا کهنات و فالگیری و نظائر اینها که ضمنا روشن تفکر باصول متقن متکی شده است - لغو افتخارات نژادی و حکم بتساوی همه در برابر دین و بی‌اعتیائی بنا به ما منه قیافه شناسی در تعین نسبت - ناچیز داشتن ثروت در برابر علم و تقوی و حکم بشرف دنیاپرستی و تساوی برده و پرستار و زن و مرد در برابر دین و لغاء نظام کهنوت - حکم بحرمت ظلم و عدوان و ربودن اموال دیگران و تحریم قتل و نفس و تأمین جان و مال مردم در جامعه - امر بکوشش و کار و تحریم بر تأمین رفاه معاش خود و بستگان و تعدد مالکیت و حکم بتعاون اجتماعی و عدل و احسان و متکی ساختن اصول خانوادگی بر مبانی صحیح و تحریم زنا این است نمونه از اصول اساسی اسلام که به منزله حلل شرایع و حکم قوانین اسلامی میباشد